رودررو

گفت‌وگو با مرد جوانی که دوستش را کشت

همدستی زشت «زیبا»

هنوز باورش نمی‌شود راز جنایت فاش شده و باید خود را برای قصاص آماده کند. خودش هم بعد از این سال‌ها جنایت را فراموش کرده بود اما پلیس همچنان به دنبال کشف یک سرنخ بود تا جنایت را فاش کند. روی صندلی نشسته و مدام با دستبندش بازی می‌کند. تمایلی به صحبت ندارد و خیلی کوتاه به پرسش‌ها جواب می‌دهد.

چطور با مقتول آشنا شدی؟

سر شیشه.

یعنی چه؟

من معتاد به شیشه بودم و مقتول شیشه می‌فروخت. برای خرید شیشه به او مراجعه می‌کردم و بعد از مدتی با هم دوست شدیم و برای مصرف شیشه به خانه‌اش می‌رفتم.

چرا او را کشتی؟

حقش بود بمیرد.

تو حق را تعیین می‌کنی؟

نه اما کسی که به خانواده‌اش رحم نکند حقش مردن است. من شاهد رفتار او با همسرش بودم.

خب چه شد تصمیم به قتل گرفتی؟

سهیل برای این‌که مشتریانش زیاد شوند، آنها را برای مصرف مواد به خانه می‌آورد و همسرش را مجبور می‌کرد از مشتریانش پذیرایی کند. حتی چند بار شاهد بودم او را مقابل مردان غریبه کتک زد. یک روز که برای مصرف مواد به خانه‌اش رفته بودم، سهیل خانه نبود و زیبا تنها بود. از او خواستم طلاق بگیرد تا از این وضع راحت شود که گفت؛ سهیل او را طلاق نمی‌دهد. وقتی از آزار و اذیت‌های شوهرش تعریف کرد، از سهیل متنفر شدم.

بعد هم با زیبا نقشه قتل را کشیدید؟

دوست داشتم به او کمک کنم. به همین خاطر خواستم سهیل را بکشیم اما زیبا مخالفت کرد. چند بار دیگر با او صحبت کردم تا این‌که قبول کرد شوهرش را بکشیم. طبق نقشه قرار شد برای مصرف شیشه به خانه سهیل بروم و بعد هم خفه‌اش کنم. شب به آنجا رفتم. سهیل خسته بود و خوابید. از من خواست بعد از این‌که موادم را کشیدم به خانه بروم. من هم با کمک زیبا او را خفه کردم. بعد از قتل جسدش

را در صندوق عقب ماشینم گذاشته و چند کوچه پایین‌تر کنار خیابان رها کردم.

بعد از قتل چه کردی؟

ارتباطم را با زیبا قطع کردم. البته چند روز بعد فهمیدم او را دستگیر کرده‌اند. خیلی ترسیده بودم. فکر کردم مرا لو می‌دهد اما وقتی آزاد شد، فهمیدم مرا لو نداده و راز قتل فاش نشده است.

در این مدت در ارتباط بودید؟

چند وقتی ارتباط داشتیم اما دیگر ادامه ندادیم.

در این ۹ سال عذاب وجدان نداشتی؟

هر وقت دچار عذاب وجدان می‌شدم، به رفتار بدش با زیبا فکر می‌کردم و آرام می‌شدم.

خوابش را ندیدی؟

نه.

فکر می‌کردی دستگیر شوی؟

روزها و ماه‌های اول خیلی می‌ترسیدم اما بعد خیالم راحت شد و دیگر نمی‌ترسیدم. ماجرا را فراموش کرده بودم.

وقتی دستگیر شدی چه احساسی داشتی؟

همه چیز برایم تمام شد. خودم را در پایان راه زندگی دیدم.

> سهیل برای این‌که مشتریانش زیاد شوند، آنها را برای مصرف مواد به خانه می‌آورد و همسرش را مجبور می‌کرد از مشتریانش پذیرایی کند. هر وقت دچار عذاب وجدان می‌شدم، به رفتار بدش با زیبا فکر می‌کردم و آرام می‌شدم

کنیزش بودم

زن جوان بر عکس همدستش عذاب وجدان دارد. بعد از ۹ سال وقتی دستگیر شد سعی کرد دوباره با دروغ‌پردازی از مجازات فرار کند اما یک ماه بعد واقعیت را گفت.

عذاب وجدان داری؟

خیلی.

چرا خودت را تسلیم نکردی؟

از آبرویم ترسیدم. نمی‌خواستم به زندان بروم.

دوستش نداشتی؟

اوایل عاشقش بودم اما وقتی معتاد شد همه چیز تمام شد. انسان دیگری شد. شبیه مردی شد که او را نمی‌شناختم.

چه تغییری؟

غیرتش را از دست داده بود. فکر می‌کرد کنیزش هستم و باید از مشتریانش پذیرایی کنم. اگر مخالفت می‌کردم هم جوابش کتک بود.

در این سال‌ها چه کردی؟

باور کنید هر روز منتظر بودم پلیس سراغم بیاید و مرا دستگیر کند.

به همین دلیل وقتی دستگیر شدی مقاومت کردی؟

بیشتر به این دلیل بود که از مجازات و بیان حقیقت می‌ترسیدم. من قصد کشتن شوهرم را نداشتم و حرف‌های دوست شوهرم مرا وسوسه کرد. در قتل او هم نقشی نداشتم. تنها کاری که کردم، سکوت در برابر بازجویی‌ها بود و او را لو ندادم.

فوق‌العاده

در این ستون، حوادث گذشته را دوباره بازخوانی می‌کنیم. حوادثی بسیار قدیمی که فقط برخی افراد سن و سال‌دار آن را به یاد دارند و بازخوانی آن با همان ادبیات و نثر و نگارش قدیمی، برای ما و نسل قدیم بسیار جذاب و یادآور خاطرات آن زمان خواهد بود. در این شماره، جالب‌ترین حادثه ۱۲ دی ۱۳۴۰ روزنامه اطلاعات را بررسی می‌کنیم.

مردی که باجناق خود را کشت به حبس ابد محکوم شد

شعبه۲ دادگاه جنایی تهران، مرد ۴۴ ساله‌ای به‌نام حسن گنجینه‌باف را به اتهام قتل حسین قلعه‌ای به حبس ابد با اعمال شاقه محکوم کرد.

قاتل و مقتول باجناق یکدیگر بودند و اختلاف‌شان بر سر خانه‌ای بود که با مشارکت هم آن را خریده بودند. قتل در مرداد امسال (مرداد ۱۳۵۰) در کوی خزانه اتابکی رخ داد. حسن و حسین به‌اتفاق همسران خود لیلا و افسر در یک‌منزل زندگی می‌کردند.

دو باجناق دو سال پیش با مشارکت هم‌خانه‌ای خریدند. ۵۰۰۰ تومان از قیمت خانه را حسین و ۱۷ هزار تومان را هم حسن پرداخت کرده بود ولی پس از مدتی، بین لیلا و افسر اختلاف بروز کرد تا جایی که حسین از باجناق خود خواست پول او را بدهد و از منزل برود. حسن برای تهیه پول به چند جا مراجعه کرد اما همه او را ناامید کردند و سرانجام به حسین مراجعه کرد و از او مهلت بیشتری خواست. حسین زیر بار نرفت و گفت چون همسران ما باهم سازش ندارند باید هر چه زودتر پول را تهیه کند. حسن از این اتمام‌حجت سخت ناراحت شد و به یک میخانه رفت، مقداری مشروب خو ورد درحالی‌که تلوتلو می‌خورد به خانه رفت.

حسین و لیلا و فرزندانش در حیاط منزل خوابیده بودند. حسن بالای سر حسین رفت و با کارد ضربه‌ای به او زد. حسین بیدار شد و درصدد مقاومت برآمد که حسن او را با ضربه دوم از پای درآورد. لیلا که از سروصدای آنها بیدار شده بود، بنای دادوفریاد را گذاشت که حسن او را نیز مجروح کرد. مردم به کمک آنها آمدند و حسن دستگیر شد و به زندان افتاد.

حسن در مراحل تحقیق اظهار کرد: حسین با کارد به من حمله کرد و من برای دفاع از خود مجبور شدم او را بکشم. باوجوداین، دادستان برای متهم طبق ماده ۱۷۰ آیین دادرسی کیفری، تقاضای مجازات اعدام کرد. محاکمه حسن دو جلسه طول کشید. دادگاه او را قاتل حسین تشخیص داد و به حبس ابد محکوم کرد.

سرقت در برف

مردی که سه شب پیش‌هنگام ریزش برف دریکی از محله‌های حومه شمالی تهران مرتکب سرقت شده بود، دیروز در دادسرای تهران تسلیم شد.

او که به‌وسیله دو مأمور ژاندارم دستگیرشده بود، گفت: تصور می‌کردم هنگام ریزش برف، سرقت آسان‌تر باشد زیرا مردم به یکدیگر نگاه نمی‌کنند و هرکس مراقب است برف به چشمش نرود و سرما نخورد. سارق وارد خانه‌ای شده بود که در آن باز بود وصاحبخانه برای آوردن اتومبیل خود به گاراژ از منزل خارج‌شده بود.